

چون به فکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش



به گزارش خبرگزاری فارس، بر این اساس، هم از جهت ارائه این طرح و هم بنا به فرموده مقام معظم رهبری از لحاظ تأثیرات روحی در افراد انقلابی همچون حضرت ایشان، جایگاه نواب و فداییان اسلام ماندنی و ستودنی خواهد بود. سالها پس از آنکه جهادگران فداییان اسلام مظلومانه به درجه شهادت نائل آمدند، آرزوی دور و دراز آنها در پی نهضت حضرت امام خمینی(ره) به ثمر نشست که فرار شاه در 26 دی 1357 به حق طلوعه و بسترساز این آرمان الهی بود. در این نوشتار به طور مختصر به هر دو موضوع اشاره می‌گردد.

الف) نواب، فدائیان و طرح حکومت اسلامی

سیدمجتبی میرلوحی صفوی، از روحانیون مبارز و رهبر جمعیت «فدائیان اسلام»، 1303 ش.

در محله خانی‌آباد نو و در خانواده‌ای روحانی‌دیده به جهان گشود.

پدرش سیدجواد میرلوحی به دنبال صدور قانون «لباسهای متحدالشکل» 1314 ش.

لباس روحانیت از تن بیرون کرد و به عنوان وکیل دعاوی دادگستری مشغول به خدمت شد، اما پس از چندی در پی یک مشاجره سخت، سیلی محکمی به صورت علی‌اکبر داور وزیر عدلیه وقت زد که نتیجه آن گذران محکومیت سه ساله در زندان بود.

او چندی پس از گذراندن دوره محکومیت و آزادی از زندان دار فانی را وداع گفت.

طی این سه سال سیدمحمود نواب میرلوحی، از بستگان نزدیک سیدمجتبی، عهده‌دار سرپرستی وی بود.

سیدمجتبی در 7 سالگی وارد دبستان حکیم نظامی شد و سپس در مدرسه صنعتی آلمانی‌ها به تحصیل ادامه داد.

او همزمان در یکی از مساجد خانی‌آباد نو به فراگیری دروس دینی نیز مشغول شد و پس از خروج رضاخان از کشور به فعالیت‌های سیاسی روی آورد.

سخنرانی وی علیه دولت قوام‌السلطنه در 17 آذر 1321 در حالی که 18 سال بیش نداشت، اولین مبارزه وی علیه حکومت پهلوی محسوب می‌شد.

در پی این سخنرانی و تهییج دانش‌آموزان دیگر مدارس و همراهی عده‌ای از مردم ناراضی، تظاهراتی در مقابل مجلس شورای ملی علیه قوام برگزار شد که با مداخله و تیراندازی پلیس، دو نفر شهید شدند.

این حادثه اثر عمیقی در شخصیت سیدمجتبی گذاشت و او را در راه مبارزه با حکومت پهلوی مصمم‌تر ساخت.

در سال 1322، سیدمجتبی به استخدام شرکت نفت درآمد و پس از مدت کوتاهی به آبادان منتقل شد.

مدتی بعد برخورد شدیدی از سوی یکی از متخصصین انگلیسی شرکت نفت با یکی از کارگران صورت گرفت که به دنبال آن، نواب کارگران را به اعتراض و اجرای قصاص دعوت کرد.

با دخالت پلیس و

نیروهای نظامی، اعتراضات سرکوب شد.

نواب نیز فرار کرده و شبانه به وسیله قایق از آبادان به سوی بصره و سپس نجف روانه شد.

او برای امرار معاش به ساخت و فروش عطر روی آورد.

سیدمجتبی در مدرسه «قوام» نجف اقامت گزید و از همان روزهای نخست، دوستی و رابطه نزدیکی با علامه امینی که در یکی از حجره‌های فوقانی مدرسه،

کتابخانه‌ای تأسیس کرده و در حال تألیف اثر مشهور خود الغدیر بود، برقرار کرد.

وی فقه و اصول و تفسیر را از استادانی چون علامه امینی، حاج آقا حسین قمی و آقا شیخ محمد تهرانی آموخت.

او در نجف، یکی از آثار احمد کسروی را که در آن به یکی از امامان معصوم (ع) توهین شده بود مطالعه کرد و چون برخی از مراجع نجف، کسروی را مرتد دانستند، از این رو به ایران بازگشت تا کسروی را از آن کار بازدارد.

وی پس از چند جلسه بحث و گفتگو با کسروی، وی را عنصری بی‌دین یافت.

«جمعیت مبارزه با بی‌دینی» علی‌رغم تماسها و مذاکرات متعدد نتوانست کسروی را از دین‌ستیزی و اغفال جوانان بازدارد.

به همین دلیل نواب صفوی پس از آن‌که در آخرین ملاقات خود با کسروی، توسط او و گروه مسلح همراهش تهدید شد، مصمم گردید وی را از میان بردارد.

بدین منظور با تهیه پول از دو نفر از روحانیون - سید اسدالله مدنی و آقا شیخ محمدحسن طالقانی - کسروی را در 23 اردیبهشت 1324 در میدان حشمتیه تهران ترور کرد، اما کسروی جان سالم به در برد و نواب دستگیر و زندانی گردید.

وی چندی بعد به درخواست علمای ایران و نجف پس از دو ماه، با قید کفالت آزاد گردید.

نواب، پس از آزادی از زندان، طی اعلامیه‌ای جمعیت «فدائیان اسلام» را تشکیل داد.

وی در این اعلامیه، برادری، استقامت و اتحاد را خط‌کلی‌جنش فدائیان اسلام؛ رسیدن به حاکمیت اسلام و قرآن را هدف اصلی جنش؛ و شهادت و انتقام و قصاص را روش اصلی مبارزه معرفی کرد.

نخستین اقدام این جمعیت، ترور مجدد کسروی در 20 اسفند 1324 بود که به قتل وی در جلسه دادگستری انجامید.

متعاقب آن، نواب مخفیانه تهران را به قصد نجف ترك کرد.

در آنجا از مراجع و علما خواست تا برای آزادی قاتلان کسروی بکوشند که بر اثر تلاش‌های وی، آنان نیز پس از مدتی از زندان آزاد شدند.

نواب چندی بعد به تهران بازگشت و روابط نزدیکی با آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، که به تازگی از تبعید بازگشته بود، برقرار ساخت.

به دنبال اعلام تشکیل دولت اسرائیل توسط سازمان ملل متحد در 1327ش.

، نفرت و انزجار عمومی سراسر جهان اسلام و از جمله ایران را فراگرفت.

به دعوت آیت‌الله کاشانی در روز جمعه 31 اردیبهشت 1327 اجتماع اعتراض‌آمیز بزرگی در مسجد سلطانی (امام خمینی فعلی) تهران برگزار شد که در آن آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی شرکت داشتند.

فدائیان اسلام نیز با ثبت‌نام از نیروهای داوطلب، پنج هزار نفر را برای اعزام به فلسطین و نبرد با اشغالگران بسیج کردند که دولت وقت مانع از اعزام آنان گردید.

نواب صفوی در 27 خرداد 1327 چهار روز پس از به قدرت رسیدن هژیر، بانی تظاهرات عظیمی علیه دولت او بود.

تظاهرکنندگان نمایندگانی را که به هژیر رأی داده بودند، مذمت کردند و خواستار عزل او شدند.

در 14 آبان 1328، عبدالحسین هژیر، که نقش اصلی در تقلب انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی داشت، توسط فدائیان اسلام به قتل رسید.

رژیم که یکی از مهره‌های اصلی‌اش را از دست داده بود و خود را در مقابل عملیات فدائیان اسلام به شدت آسیب‌پذیر می‌دید، ناگزیر عقب‌نشینی کرد و انتخابات دوره شانزدهم را در فضای نسبتاً آزاد تجدید کرد که در آن آیت‌الله کاشانی به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد و او پس از چندین ماه تبعید در لبنان به وطن بازگشت.

در اردیبهشت ماه 1329 جنازه رضاشاه به ایران منتقل شد.

قرار بود جنازه در قم دفن شود، اما با مخالفت پیگیر نواب صفوی و دیگر یارانش، رژیم ناگزیر منصرف شد و جسد را در شهر ری دفن کرد.

در تیر 1329 سپهبد علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید.

هدف از انتصاب او نادیده گرفتن جنبش ملی شدن صنعت نفت و به تصویب رساندن لایحه «گس گلشائیان» بود.

این لایحه از طرف کمیسیون نفت مجلس شورای ملی رد شد و آیت‌الله کاشانی نیز طی بیانیه‌ای بر ضرورت ملی شدن صنعت نفت تأکید کرد، اما رزم‌آرا و اکثریت نمایندگان مجلس همچنان در برابر تصویب ملی شدن صنعت نفت مقاومت می‌کردند.

در چنین بن‌بست سیاسی، به دستور نواب صفوی، فدائیان اسلام، رزم‌آرا را در روز 16 اسفند ترور کردند و متعاقب آن، رژیم شاه و اکثریت مجلس که به شدت مرعوب شده بودند، چاره‌ای جز عقب‌نشینی در برابر خواست اکثریت مردم نیافتند.

از این رو مجلس شورای ملی، پس از ماه‌ها کشمکش، سرانجام لایحه ملی شدن صنعت نفت را در کمتر از دو هفته بعد از قتل رزم‌آرا، تصویب نمود.

در روز 16 اسفند 1329 زمانی که اتومبیل رزم‌آرا جلوی مسجد امام (شاه سابق) توقف کرد و نخست وزیر جهت شرکت در ختم آیت الله فیض قصد ورود به صحن مسجد را داشت، خلیل طهماسبی بی‌درنگ از پشت سر با شلیک سه گلوله او را از پای درآورد و خود نیز توسط مأموران دستگیر شد.

او در بازجویی می‌گوید:

«من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش

چون به فکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش

بلی من طهماسبی هستم و باکی از کشته شدن ندارم، برای این که خدای متعال می‌فرماید: *وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْوَوْنَ*.

پس شما این را مسلم بدانید کسی که شخصیتی را تشخیص داد خائن به دین و مملکت است ترس از کشته شدن ندارد.

آن‌ها زنده‌اند.

ما معتقد به این حقایق هستیم.

« آیت الله کاشانی در مصاحبه‌ای در مورد قتل رزم‌آرا چنین اظهار نظر کرد: «این عمل (هلاکت رزم‌آرا) به نفع ملت ایران بود و آن گلوله و ضربه، عالی‌ترین و مفیدترین ضربه‌ای بود که به پیکر استعمار و دشمنان ملت ایران وارد آمد.

« ترور رزم‌آرا، نخست راه را برای ملی شدن صنعت نفت و سپس نخست‌وزیری دکتر مصدق در 15 اردیبهشت 1330 گشود، اما بلافاصله فدائیان اسلام دستگیر شدند و نواب صفوی نیز در تیرماه 1330، کمتر سه ماه بعد از نخست‌وزیری دکتر مصدق، دستگیر و زندانی شد.

پس از ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق، به تدریج روابط میان فدائیان اسلام و آیت‌الله کاشانی به سردی گرایید، زیرا فدائیان انتظار داشتند که از آن پس اقدامات عملی برای تحقق حکومت اسلامی صورت گیرد.

نواب صفوی در این مقطع با چاپ و انتشار جزوه‌ای تحت عنوان «راهنمای حقایق» و با شعار «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» اهداف، اصول و شیوه‌های سیاسی و برنامه حکومت اسلامی مورد نظر خود را که در حقیقت منشور فدائیان اسلام بود عرضه کرد.

اما آیت‌الله کاشانی مهم‌ترین هدف را در آن مقطع حفظ دستاوردهای ناشی از ملی شدن صنعت نفت و کوتاه کردن دست استعمار انگلیس می‌دانست.

با این همه، پس از حوادث تیر 1331 و بروز اختلاف شدید میان جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی، فدائیان اسلام لحظه‌ای در حمایت از آیت‌الله کاشانی تردید نکردند و از او در برابر افتراها و تهمتهای سیاسی جبهه ملی و حزب توده دفاع کردند.

جمعیت فداییان اسلام و به خصوص رهبر آن، نواب صفوی و معاون او، سید عبدالحسین واحدی در تقویت و روی کار آمدن جبهه ملی و تصویب ملی شدن صنعت نفت ایران و انتخاب اعضای جبهه ملی به نمایندگی مجلس و بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید، نقش اساسی داشتند و اگر قیام مسلحانه آن‌ها نمی‌بود و رژیم پهلوی از این جمعیت حساب نمی‌برد، هیچ يك از موارد یاد شده عملی نمی‌شد.

شهید نواب صفوی قبل از کودتای 28 مرداد 1332، در نامه‌ای به دکتر مصدق او را از سقوط دولت با خبر کرد و به وی جهت اجرای احکام الهی هشدار داد.

«هو العزیز

آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر

پس از سلام،

شما و مملکت در سخت‌ترین سراسیمه سقوط قرار گرفته‌اید.

چنانچه احساس کرده و معتقد شده باشید که نجات‌بخش شما و مملکت، اجرای برنامه مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌باشد و پس از تمام جریانات گذشته آماده اجرای احکام مقدس اسلام باشید، قول می‌دهم که شما و مملکت را به یاری خدای توانا و به برکت اجرای احکام و تعالیم عالیه اسلام از هر بدبختی و سقوط و فساد حفظ نموده، به منتهای عزت و سعادت معنوی و اقتصادی برسانم.

نواب صفوی در شهریور 1332 به دعوت سید قطب از رهبران اخوان المسلمین برای شرکت در «کنگره اسلامی قدس» عازم بیت المقدس شد.

او در آن کنگره سخنان پرشوری ایراد نمود و مسلمانان را به وحدت برای آزادسازی سرزمین فلسطین فراخواند.

وی در این سفر از عراق، سوریه و لبنان بازدید کرد و در شهر صور لبنان با شرف‌الدین عاملی ملاقات نمود.

در خلال همین سفر بود که نواب صفوی با پاسر عرفات که دانشجو بود ملاقات کرد و او را برای نجات فلسطین و مبارزه با اسرائیل تحریک و تهییج نمود، به طوری که عرفات در سفری که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به تهران داشت، گفته بود عامل اولیه حرکت وی در این قیام توصیه نواب صفوی بود.

پس از کودتای آمریکایی انگلیسی 28 مرداد 1332، همه دستاوردهای نهضت ملی بر باد رفت و زنجیرهای اسارت اقتصادی و سیاسی یکی پس از دیگری با انعقاد پیمان‌های گوناگون، توسط رژیم کودتا به دست و پای ملت ایران بسته شد.

از جمله آن‌ها، پیمان نظامی بغداد بود که در 1334 میان عراق و ترکیه منعقد شد و سپس ایران، انگلستان و پاکستان بدان پیوستند.

این پیمان، کشورهای منطقه را به عنوان سپر امنیتی و نظامی آمریکا و انگلستان در برابر شوروی در می‌آورد.

فداییان اسلام به عنوان مخالفان این قرارداد، حسین علاء نخست‌وزیر وقت را در آستانه سفر به بغداد جهت شرکت در اجلاس این پیمان در روز 25 آبان 1334 ترور کردند، اما وی جان سالم به در برد و ضارب دستگیر شد و به دنبال آن نواب صفوی و دیگر اعضای مؤثر فدائیان در اول آذر آن سال بازداشت گردیدند.

آن‌ها تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفتند و در دی همان سال در دادگاهی نظامی محاکمه شدند.

سرانجام پس از چند جلسه، دادگاه، نواب صفوی و سه تن دیگر (سید محمد واحدی، مظفر ذوالقدر و خلیل طهماسبی) را به اعدام محکوم کرد.

حکم دادگاه در بامداد 27 دی 1334 به اجرا درآمد.

آن‌ها را پس از شهادت در مسگرآباد تهران به خاک سپردند.

مدتی بعد جنازه آنان به قم منتقل شده و در آنجا دفن گردید.

کتاب «جامعه و حکومت اسلامی» از آثار نواب صفوی است.

ب) فرار شاه، علل و نتایج:

رویداد قطع حمایت آمریکا، فشارها و ناراضی‌های و خشم روزافزون مردم، آتش انقلاب را روز به روز شعله‌ورتر ساخت تا بدانجا که کاخ ظلم و ستم شاهنشاهی در معرض سوختن و سقوط واقع شد.

شاه بسیار حسابگرانه و بر اساس مصلحت‌اندیشی‌های اربابان آمریکایی و انگلیسی خود، بدون خشونت و کشتار مردم و با تشکیل شورای سلطنت و برقراری حکومت نظامی و نیز تکیه بر پشتیبانی نیروهای ارتش و ساواک، برای خروج از کشور مصمم شد.

وی با امید به تکرار کودتای 28 مرداد سال 1332 و بازگشت مجدد به ایران توسط حامیان درباری‌اش، با ظاهری عوام‌فریبانه، به عنوان معالجه از کشور خارج شد.

طاغوت زمان بدون پاسخگویی به مردمی که سالها مظلومانه شاهد چپاولگری‌ها و ستم‌کاری‌های وی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بودند، بزدلانه از کشور گریخت.

محمدرضا برخلاف پدر خود، رضا شاه که پس از 16 سال حاکمیت مستبدانه تحت حمایت انگلیس از کشور خارج شد، بدون استعفا راهی سرزمین اربابان خود شد.

همزمان با فرار شاه، مردم در سراسر ایران به خیابان‌ها آمدند و با پخش شیرینی، این رویداد مهم تاریخی را جشن گرفتند و 26 دی ماه 57 نقطه عطف دیگری در تاریخ سراسر حماسه انقلاب سرخ و اسلامی ایران شد.

حضرت امام خمینی(ره) در پیامی ملت شریف ایران را پس از فرار شاه معدوم اینگونه خطاب نمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت عموم ملت شریف و شجاع ایران اعلی الله کلماتهم و وقفهم الله تعالی: فرار محمد رضا پهلوی را که طلیعه پیروزی ملت و سرلوحه سعادت و دست یافتن به آزادی و استقلال است به شما ملت فداکار تبریک عرض می‌کنم.

شما ملت شجاع و ثابت قدم به ملت‌های جهان ثابت کردید که با فداکاری و استقامت، می‌توان بر مشکلات هرچه باشد غلبه کرد و به مقصد هرچه دشوار باشد رسید. گرچه این ستمگر با دست آغشته به خون جوانان ما و جیب انباشته از ذخایر ملت، از دست ما گریخت ولی به خواست خداوند متعال به‌زودی به محاکمه کشیده خواهد شد و انتقام مستضعفین از او گرفته خواهد شد و لکن قطع دست ستمکار از ادامه ظلم به دست ستم‌دیدگان فوری است.

او رفت و به هم‌پیمان خود اسرائیل، دشمن سرسخت اسلام و مسلمین پیوست و جرایم و آشفته‌گی‌هایی را برجا گذاشت که ترمیم آن جز به تائید خداوند متعال و همت همه طبقات ملت و فداکاری‌افشار کاردان و روشنفکر میسر نخواهد شد.

علل فرار شاه

در جستجوی علل خروج شاه از ایران در تاریخ 26 دی ماه یعنی درست 16 روز قبل از ورود امام خمینی(ره) به ایران، باید ابتدا وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران را در آن دوره بررسی کرد و از روی شواهد و قرائن پی به ماهیت این واقعه و اهدافی که در پشت آن وجود داشته برد و آن را درک نمود.

شکی نیست که ایران از نقطه نظر استراتژیکی برای آمریکا به عنوان يك عامل ثبات در منطقه برای حفظ منافع آن اهمیت داشته است.

خلیج فارس همواره يك نقطه حساس از نظر عامل موازنه سیاسی و اقتصادی در جهان مطرح بوده و ایران با کمک تجهیزات نظامی آمریکا و حمایت کشورهای غربی تبدیل به کشوری به ظاهر نیرومند در منطقه شده بود.

در واقع ایران مطمئن‌ترین متحد آمریکا و آرام‌ترین کشور منطقه به شمار می‌رفت.

جزیره ثبات در بحران‌خیزترین منطقه جهان.

حمایت آمریکا از رژیم ایران در مواردی مثل، مبادله تجهیزات نظامی و اطلاعاتی پیشرفته، همکاری اطلاعاتی میان سازمان اطلاعات و امنیت کشور با سازمان‌های

اطلاعاتی غربی، حمایت‌های رسانه‌های غربی و پشتیبانی کامل و همه جانبه روسای جمهور آمریکا، شاه را دچار نوعی خودبینی و غرور کرده بود و موجب عدم درک واقعی او از وضعیت موجود ایران شده بود.

واقعیت این است که رژیم کارتر تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، جریان‌ها به وقوع پیوسته در ایران را جدی تلقی نمی‌کرد و تصورش از ایران، يك پایگاه امن و مطمئن برای منافع آمریکا بود.

تدابیر نسنجیده رژیم در مقابله با اعتراضات مردمی، آتش شعله انقلاب را شعله‌ورتر می‌کرد و طبقات دیگر مردم نیز به آن می‌پیوستند. گروه‌های مخالف دیگر با امتیازاتی که رژیم به آنها اعطا می‌کرد آرامتر نمی‌شدند و خواسته‌های تازه‌تر و انقلابی‌تری را مطرح می‌کردند.

خروج شاه از ایران

اعتصابات گسترده، مخالفت افکار عمومی با شاه، اقدامات امام خمینی و پیروانش علیه رژیم، همگی باعث سردرگمی و آشفتگی شاه و دربار شده بود. آمریکا در این زمان، در جستجوی یک مکانیسم انتقالی و پیشدستی بر انقلاب بود تا عناصر معتدل سیاسی علاقمند به آمریکا را جایگزین نیروهای مذهبی کند. قصد آمریکا حفظ وضع موجود بود، بی‌اعتمادی فزاینده شاه به دولت آمریکا در صورت تعارض منافعی با حفظ رژیم و وابستگی وی به تصمیمات آمریکایی‌ها در حد غیر قابل وصف، موجب هراس او شده بود و او را به این نتیجه رسانده بود که حضور او در ایران عامل اصلی بی‌نظمی است. او می‌خواست وانمود کند که به طور موقت از کشور خود دور می‌شود و به امید این بود تا بعد از خوب شدن اوضاع باز خواهد گشت. شاه، بر اساس مصلحت اندیشی طرف‌های غربی خود مصمم به واگذاری سلطنت از شخص خود به فرزندش بود. وی در پی ایجاد یک شورای سلطنتی برای ولیعهدی فرزندش و ادامه حکومتش بود و رسماً اعلام شد که شاه برای درمان و یک استراحت طولانی، ایران را ترک خواهد کرد.

ولی سیر حوادث به خواست او پیش نرفت و سیاست‌های آمریکا در منطقه به دلیل برداشت نادرست دولت مردان غربی از وضعیت ایران با شکست مواجه شد. وی با اقامت در مصر، امیدوار بود که بار دیگر به ایران بازگردد و قدرت از دست رفته خویش را دوباره به دست آورد ولی با ورود امام(ره) به ایران و سیر سریع انقلاب، همه نقشه‌های شاه نقش بر آب شد.

عاملین حکومتی یکی پس از دیگری در برابر خشم توده‌ها عقب‌نشینی کردند و اصولاً با خروج شاه، همچنانکه امام خمینی(ره) در پیامشان مطرح نموده بودند، انگیزه‌های دفاع از حکومت از بین رفت.